



زندگی روی صحنه

آشنایی با رشته بازیگری

کلی زندگی‌شان تغییر کرده است. می‌پرسید چرا؟ می‌گویم در همین یکسال، در ادامه متوجه می‌شوید راستی شما چه رشته‌ای می‌خوانید؟ ریاضی، انسانی، معماری؟

زندگی کنار تئاتر شهر!

● آرزوی تان چیست؟

سعید: دوست دارم سوپرستار شوم.

رضا: عده‌ای دوست دارند با پول و پارتی در بازیگری پیشرفت کنند. اما من دوست دارم خودم ترقی کنم. آرزوی بزرگم هم این است که پنج دقیقه با پرویز پرستویی بازی کنم.

بهرام: آرزو دارم هیچ وقت توی این رشته افسردگی نگیرم و آن قدر بازی‌ام خوب شود که بقیه آرزو کنند با من بازی کنند!

● زندگی شما از وقتی وارد این رشته شده‌اید تغییری داشته است؟

می‌گویند: الان نصف عمر ما در تئاتر شهر می‌گذرد. ما به اغلب جشنواره‌ها می‌رویم.

تهمینه حدادی/عکس: اعظم لاریجانی

آدم‌هایی هستند که شبیه ما زندگی نمی‌کنند. نه پول زیادی دارند، نه خانواده‌ای متفاوت، نه امکانات بسیار، با این حال زندگی آن‌ها متفاوت است، صبح‌ها و شب‌های آن‌ها شبیه ما نیست. تصمیمات آن‌ها شبیه ما نیست. هدف‌های والایی داشته و دارند و ممکن است در اتوبوس کنار دست ما نشسته باشند، بی آن که ما بدانیم آن‌ها در عین شباهت با ما، آدم‌هایی متفاوت‌اند؛ خیلی متفاوت! متفاوت‌های این شماره: رضا ذوالفقاری، سعید ناصری و بهرام شجاع.

بازیگری در مدرسه؟

بهرام می‌دانسته‌اند چه کار کنند. آن‌ها گشته‌اند و گشته‌اند و یک مدرسه پیدا کرده‌اند که در آن به جای درس‌های نظری، درس بازیگری تدریس می‌شود. بازیگری در مدرسه؟ بله، دقیقا. همان طور که خواندید.

حالا هم هر سه تا، کلاس سوم هستند و در همین یک سال که از درس خواندنشان گذشته،

نگویید که عشق بازیگری و سینما در کله هیچ‌کدامتان نیست و اصلا یک بار هم در زندگی‌تان به این فکر نکرده‌اید که کاش در یک فیلم بازی می‌کردید! البته که فکر کرده‌اید و البته که خیلی‌ها امکانش را نداشته‌اند و یا نمی‌دانستند چه کار کنند؛ اما رضا و سعید و

● **باید چه کار کرد که صدا گرم شود؟**
داد زدن، بلند کتاب خواندن و این‌طور کارها باعث می‌شود صدا گرم شود. در ضمن مانفس کشیدنمان هم متفاوت است. باید از دیافراگم نفس بکشیم.

● **از فیلم و سینما تا مجله و روزنامه**
کسی که می‌خواهد بازیگر شود، باید کلی فیلم هم ببیند.

● **فیلم دیدن الاثتان با گذشته‌ها فرق دارد؟**
البته. ما تا پارسال فقط فیلم می‌دیدیم و از ماجرایش لذت می‌بردیم. اما حالا هر فیلمی می‌بینیم، باید روی بازی آدم‌ها و میمیک (حالت) صورت آن‌ها متمرکز شویم. ما علاوه بر فیلم دیدن، نمایش نامه و حتی انواع مجله‌های فیلم را می‌خوانیم.

● **دوست دارید بازیگر تئاتر شوید یا سینما؟**
بهرام و سعید: ما دوست داریم از تئاتر به سریال و از سریال به سینما برویم.

رضا: من دوست دارم تئاتر موزیکال کار کنم.

● **راست راستش را بگویید، از این‌که آمده‌اید توی این رشته پیشیمان نیستید؟**
سعید: نه، اما چون تازه کاریم همه فکر می‌کنند شوخی می‌کنیم که تئاتر کار می‌کنیم. مردم دوست دارند تو را در تلویزیون ببینند تا باور کنند بازیگری!

بهرام: ما اذیت می‌شویم، اما تحمل می‌کنیم؛ چون این رشته را دوست داریم.

● **گفتید تئاتر، توی این مدت چه کارهایی اجرا کردید؟**

ما در جشنواره دانش‌آموزی استان اول شدیم، توی «کانون سلمان» هم اجرای نمایش داشتیم. در ضمن، دانش‌آموزان مدرسه قبلی هر وقت پروژه‌های داشته باشند، از ما کمک می‌گیرند.

شروع ماجرا

سعید، رضا و بهرام باید درس بخوانند؛ پیش‌دانشگاهی، دانشگاه و... حتماً باید به دانشگاه بروند، اما وقتی پایشان برسد به دانشگاه کلی تجربه دارند که دیگران ندارند.

می‌گوییم: بهترین تجربه‌ای که تا به حال داشته‌اید چه بوده؟

و جواب آن‌ها معلوم است: «اولین بار که قرار شد در نمایشی نقش ایفا کنیم...»

و این تازه شروع ماجراست. بعد آن‌ها روی سن می‌ایستند.

خانم عکاس: بخندید، گریه کنید، پیرمرد شوید... و آن‌ها نقش ایفا می‌کنند و «چیلیک... چیلیک» دوربین عکس می‌گیرد.



باید رشته‌ای سبک را انتخاب می‌کردم که درس‌های نظری نداشته باشد. از طرف دیگر، خانواده‌ام می‌دانستند که استعداد بازیگری دارم. برادرم این رشته را به من پیشنهاد کرد. من هم آمدم.

آن قدرها هم آسان نیست!

رضا، سعید و بهرام یک گروه دارند. گروه آن‌ها کلی عضو دارد. آن‌ها این گروه را تشکیل داده‌اند تا بتوانند هر چه زودتر پیشرفت کنند. آن‌ها و گروهشان در هفته سه جلسه تمرین می‌کنند. سه‌شنبه‌ها می‌روند سینما و دو سه فیلم می‌بینند و دسته‌جمعی کتاب می‌خوانند. گرچه آن‌ها مثل بقیه دانش‌آموزان همیشه پشت نیمکت نیستند، اما باید کلی تمرین‌های بدنی بکنند و تاریخ نمایش تمام دنیا را بلد باشند.

می‌گویید: امتحان‌های مامثل بقیه نیست، مثلاً باید چهار کتاب قطور را بخوانیم که یک امتحان بدهیم.

● **چه قدر روی صدایتان کار می‌کنید؟**
زیاد.

می‌گوییم: مگر قبلاً نصف عمرتان چه طور می‌گذشت؟

می‌گویید: در علافی!

آن‌ها توی مدرسه درس‌های عجیب غریبی می‌خوانند؛ مثل شخصیت‌شناسی، تحلیل نمایش، موسیقی در نمایش، فن بیان و...

می‌گوییم: اصلاً از اولش بگویید؛ این‌که چه طور این رشته را در مدرسه انتخاب کردید؟

سعید: سال دوم دبیرستان بودم و قرار بود با دوستم برویم تست بازیگری بدهیم، اما جای مناسبی پیدا نکردیم. من رفتم آموزش و پرورش و پرسیدم اصلاً مدرسه‌ای هست که در آن بازیگری درس بدهند و فهمیدم بله. البته اول خانواده‌ام مخالف بودند، اما وقتی فهمیدند واقعاً علاقه‌مندم راضی شدند.

رضا: من قبل از این هم تئاتر را دوست داشتم. پارسال به‌طور اتفاقی از دم مدرسه رد شدم و دیدم که رشته بازیگری دارد. این شد که آمدم و ثبت‌نام کردم.

بهرام: من تا اول دبیرستان درسم خوب نبود، پس